شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال هفدهم
۲۲ آذر ۱۴۰۴
۲۲ جمادی‌الثانی ۱۴۴۷
شماره ۴۶۵۰

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه
فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول
سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر
سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
نمابر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک
۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۵:۴۹	غروب آفتاب ۱۶:۱۷:۱۵	اذان مغرب ۱۶:۳۷:۴۱		
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۰:۳۲	اذان صبح فردا ۰۵:۰۳:۴۸	طلوع آفتاب فردا ۰۶:۳۴:۲۳		

امام باقر(ع):

آنکه نمودش بیش از درونش باشد، ترازویش سبک آید.

بحارالأنوار: ۷۸ / ۱۸۸ / ۳۸

تقویم تاریخ

۲۲ آذر

امروز سالروز درگذشت آیت ا... سیدهاشم میردامادی نجف‌آبادی، مجتهد شیعه و از روحانیان تأثیرگذار در واقعه مسجد گوهرشاد است که در سال ۱۳۳۹ از دنیا رفت و در حرم مطهر امام رضا(ع) به خاک سپرده شد. آیت ا... میردامادی که جد مادری رهبر معظم انقلاب است به جز هفت سالی که در تبعید بود، امام جماعت و مفسر قرآن کریم در مسجد جامع گوهرشاد بود و کتاب «خلاصة البیان: تفسیر فارسی قرآن» ماحصل همین جلسات است.

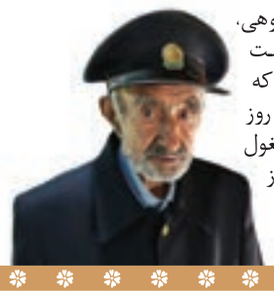

۲۲ آذر سالروز درگذشت حاج احمد اقوام شکوهی، باسابقه‌ترین نقاره‌زن حرم امام رضا(ع) است که سال‌ها به این خادمی مشغول بود. او که منزلش در نزدیکی حرم بود از نوزده سالگی هر روز صبح پیاده به زیارت می‌رفت و به نقاره‌زنی مشغول می‌شد. اقوام شکوهی سرانجام در سال ۱۳۹۶ از دنیا رفت و پسران و نوه‌هایش کار نقاره‌زنی و سنت پدر را ادامه داده‌اند.

اول شخص

مترجم زبان ویولن

در روز جهانی ویولن یادی کرده‌ایم از حسین هنگ آفرین، که نخستین نوازنده ویولن ایرانی است

مریم شیعه| صبح سردی است در حیاط دارالفنون. شاگردهای موسیقی با یونیفورم مرتب، ردیف ایستاده‌اند و صدای کوک‌کردن سازهای بادی و کوبه‌ای، هوای نمناک تهران قاجاری را پر کرده است. مسیو لومر فرانسوی، همان کسی که اولین سرود ملی ایران را به دستور ناصرالدین شاه ساخت، باتوم باریکش را روی میز می‌گذارد و نگاهی طولانی به ردیف شاگردها می‌اندازد. میان آن‌ها، پسر نوجوانی با چهره‌ای آرام و نگاه متمرکز ایستاده. هنوز نامش برای کسی مهم نیست. فقط می‌دانند علاقه بسیاری به موسیقی دارد. تمرین با مارش نظامی شروع می‌شود. نت‌های چاپ‌شده روی استندها قرار می‌گیرد و شاگردها با احتیاط، از روی خطوط ناآشنا می‌خوانند. لومر، به عادت همیشه، در میان تمرین چشم می‌دوزد به کسی که کمترین خطا را می‌کند. حسین هنگ‌آفرین در ردیف جلو، دقیق انگشت می‌گذارد، ریتم را گم نمی‌کند و تریوله‌های سخت را بی‌تعلل رد می‌کند. بعد از پایان تمرین، سالن نیمه‌تاریک می‌ماند. شاگردها آرام‌آرام خارج می‌شوند، اما حسین هنگ‌آفرین می‌ماند. روی نیمکت چوبی می‌نشیند، ویولن را روی شانه می‌گذارد و به جای مارش، گوشه‌ای از ماهور را می‌نوازد، همان دستگاهی که بیرون این ساختمان، نزد میرزا عبدا... در خانه‌ای قدیمی یاد می‌گیرد. لومر از پشت در نیمه‌باز می‌ایستد و صدا را گوش می‌دهد. ساز غربی دارد چیزی را بازگو می‌کند که تا همین چند سال پیش فقط با سه‌تار و کمانچه شنیده می‌شد. برای او این ترکیب، هم ناآشنا و هم جذاب است. لومر، به عنوان مسئول موزیک دارالفنون، به این پسر ایرانی که هم نت می‌خواند، هم گوش ایرانی دارد، نگاه ویژه‌ای دارد. بارها حسین را به تمرین‌های اضافی فرامی‌خواند، خط نت و هارمونی را با وسواس بیشتری برایش توضیح می‌دهد و وقتی بحث تقسیم شاگردها بین دسته‌های مختلف موزیک قزاقخانه مطرح می‌شود، نام حسین خان را برای بهترین دسته‌ها پیشنهاد می‌کند.

نسخه بازسازی‌شده یکی از معدود عکس‌های به جا مانده از حسین هنگ آفرین توسط هوش مصنوعی

از تهران تا لندن

سال‌ها می‌گذرد و ریتم زندگی او با صدای ساز سنجیده می‌شود. حالا دیگر نوجوان دارالفنون نیست. صاحب منصب یکی از دسته‌های موزیک قزاقخانه است. با یونیفورم رسمی و مسئولیت رهبری دسته در رژه‌ها و مراسم. صبح‌هایش با مارش و تمرین‌های نظامی می‌گذرد، اما عصر که می‌شود، پا به جهان دیگری می‌گذارد. اتاقی در خانه‌ای قدیمی، سه‌تار در دست، شاگردهایی که دایره‌وار نشسته‌اند و دفترهایی که در آن نت و گوشه، کنار هم یادداشت می‌شود. او هم زمان، سه‌ساز را به شاگردها یاد می‌دهد، سه‌تار، ویولن و گاهی پیانو. از موسیقی نظامی می‌گوید و از ظرایف ردیف و این دو را در ذهن نسل بعدی به هم گره می‌زند. در انجمن اخوت، لباس‌هایش را عوض می‌کند. دیگر خبری از یونیفورم نظامی نیست. حسین خان در حلقه درویشان صفائی می‌نشیند. در اعیاد و مناسبت‌های مذهبی، ساز دست می‌گیرد و همراه با نوحه، ذکر و شعرهای عرفانی، گوشه‌هایی از نوا، سه‌گاه یا شور را می‌نوازد. همین مردی که صبح در قزاقخانه مارش می‌نوازد، شب در محفل صوفیان، ساز را به خدمت حال و ذکر می‌گیرد. آنچه در کلاس‌های لومر به عنوان فن یاد گرفته، اینجا تبدیل به ظرفی می‌شود برای بیان معنوی‌تری از موسیقی. سرگرمی‌اش فقط آموزش نیست. گاهی از راه روسیه به لندن می‌رود تا با برادرش اکبرخان فلوتی، صفحه گرامافون ضبط کند. استودیو در لندن، برای او صحنه‌ای ناآشناست، اما وقتی آرشه را روی ویولن می‌گذارد و آواز دشتی یا سه‌گاه طاهرزاده را همراهی می‌کند، همان گوشه‌هایی را می‌نوازد که سال‌ها در کلاس میرزا عبدا... و در مجلس‌های انجمن تمرین کرده است. این بار اما صدا مستقیم روی موم و لاک می‌نشیند تا سال‌ها بعد، از گرامافون‌های تهران و شهرهای دیگر شنیده شود. شاگردهایش کم‌کم به نام‌های مهمی در تاریخ موسیقی ایران تبدیل می‌شوند، از ابوالحسن صبا و نصرا... زرین پنجه گرفته تا رضا و مرتضی محجوبی و چندین نوازنده دیگر که بعدا هرکدام مکتبی در ساز خود می‌سازند. در کلاس‌های خصوصی، حسین هنگ‌آفرین برایشان نت غربی، ویولن، سه‌تار و ردیف را درهم می‌آمیزد. در این رفت‌وآمدهاست که ویولن کم‌کم از کمانچه فرنگی به یکی از زبان‌های جدی موسیقی ایرانی تبدیل می‌شود.

لهجه فارسی ساز

حسین هنگ‌آفرین، در سال ۱۳۳۱ خورشیدی و در هفتادوشش سالگی، از دنیا رفت. در منابع، او را از متقدمان ویولن‌نوازی در ایران نام برده‌اند و حسن مشحون، در تاریخ موسیقی ایران، از او به عنوان قدیمی‌ترین ویولن‌نواز ایرانی یاد کرده است. هرچندروح‌ا... خالقی، تقی دانشور (اعلم‌السلطان) را نخستین ایرانی آشنا با ویولن می‌داند. با این حال تردیدی باقی نمی‌ماند که هنگ‌آفرین در صف نخست کسانی قرار داشت که ویولن را وارد متن موسیقی شهری و دستگاهی ایران کردند و به آن، لهجه‌ای ایرانی دادند. در ضبط‌های قدیمی با آواز حسین طاهرزاده و رضاقلی میرزا ظلی، صدای ویولنش بخشی از شناسنامه صوتی موسیقی ایران در آغاز قرن بیستم شد. در آثار مکتوب، رد او در پیش‌درآمدها و قطعاتی که برای ویولن و حتی پیانو تنظیم شد، باقی ماند. در روایت‌های مربوط به ابوالحسن صبا و رضا محجوبی، نامش به عنوان یکی از استادان مؤثر می‌آید. هنگ‌آفرین یکی از نمونه‌های روشن پل زدن میان دو جهان است که راه را برای نسل‌های بعد گشود.

کوچه

با هم خشک سالی را شکست دهیم!

غلامرضا نبی اسدی
روزنامه نگار

گاهی در تاریخ، یک جمله کوتاه از یک فرمانده می‌تواند سرنوشت یک میدان را تغییر دهد. جمله‌ای که نه از پشت میز فرماندهی، بلکه از دل خاکریز بیرون می‌آید. فرمانده‌ای که خودش در پیشانی میدان ایستاده و می‌گوید: «بیایید.» معجزه می‌کند. این «بیایید» با آن «بروید» که برخی از دور می‌گویند، زمین تا آسمان فرق دارد. آن فرمانده اگر بگوید بروید، نیروها اگر هم بروند، دلشان از او جلو نمی‌زند، اگر قدم بردارند، قدم‌هایشان لرز دارد، اما وقتی می‌گوید بیایید، گویی از اعماق جان صدا می‌زند و همین می‌شود که جان‌ها با جان او یکی می‌شود و فتح جهان می‌کند.

این روایت فقط برای خاکریز و میدان جنگ نیست. این قصه، قصه هر مدیریتی است که نامش را مسئولیت گذاشته‌اند. مدیر، کسی نیست که بگوید چنین و چنان کنند مردم و انگشت اشاره‌اش مدام مردم را نشان دهد. مدیر یعنی کسی که بار را اول بر دوش خودش می‌گذارد تا بعد از دیگران بخواهد همراهی کنند. او خودش از دلِ میدان کار، از دل خاک و خستگی و شب‌زدگی می‌آید و به مردم می‌گوید: من این را ساختم، آن را انجام دادم، این مسیر را رفتم، حالا شما هم بیایید تا با هم ادامه دهیم. مردم هم ثابت کرده‌اند که اگر صداقت ببینند، اگر پیش قدمی ببینند، اگر مدیری قبل از امر کردن، عمل کردن را بلد باشد، با او همراه می‌شوند. مردم خسته از حرف نیستند، خسته از حرفِ بی‌عمل‌اند.

این مردم اگر ببینند مدیری سد ساخته، پروژه آبی را به سرانجام رسانده، برای فردا تدبیر دارد، چاه‌های حفر شده در شهر را در تدبیری کلان به کمک شبکه آبی شهر می‌آورد، وقتی در روزگار خشک سالی به آن‌ها می‌گوید: بیایید با هم مصرف را درست کنیم تا از این بحران بگذریم، لبیک می‌گویند. چرا؟ چون حس می‌کنند کسی دارد از آن‌ها کمک می‌خواهد که خودش تا جایی که توان داشته، بار را برده است. در این سال‌ها، جامعه ما بیش از هر چیز از یک طرفه شدن میدان خسته است. گاه تمام بار بر دوش مردم انداخته می‌شود، شما صرفه جویی کنید، شما بگذرید، شما تحمل کنید، شما بسازید، اما از آن طرف، کمتر دیده‌اند که مدیری بگوید من هم سهم خود را انجام دادم، من هم پای کار سختی ایستادم، من هم بخشی از تنگنا را به دوش کشیدم.

مردم تنها زمانی گرد یک میز می‌آیند که احساس کنند آن میز برای همه است، نه فقط برای نشستن یک طرف و نگاه کردن طرف دیگر. کشور ما امروز در گذرگاه‌های دشوار ایستاده است. از خشک سالی گرفته تا چالش‌های معیشتی، از فرسودگی زیرساخت تا فرسایش اعتماد. هر کدام از این مشکلات نسخه‌ای می‌خواهد که روی آن نوشته شده باشد «همراهی».

اما این همراهی وقتی معنا دارد که پیش از دعوت، عمل باشد. وقتی که مدیران بگویند: ما این مقدار راه را آمده‌ایم، شما هم بیایید تا راه به پایان برسد. و نه آنکه از همان ابتدا همه بار را بر دوش مردم بگذارند.

ما مردم هم خوب می‌دانیم در ماجرای خشک سالی و فقر آب، آینده چند سال است که شروع شده است. می‌کوشیم که با درک شرایط، در تغییر اوضاع همراهی کنیم. این همراهی به همدلی هم ارتقا خواهد یافت وقتی از مسئولان آب بشنویم همه خاک‌ها را کاویده‌اند. بشنویم دیروز امروز و فردا را در برنامه داشته‌اند. این به ما اعتماد می‌دهد که جلوی ماکسانی قدم برمی‌دارند که بارها مسیر را پیموده‌اند. اینکه برای ما معلوم شود، تا حل آخرین مجهولات طبیعی همراه خواهیم بود. ما با کسانی که می‌گویند بیایید همراه تریم تا کسانی که بگویند بروید! بیایید هم زبان مشترک دارد و هم راه مشترک. با هم بیشتر می‌توانیم بر مشکلات غلبه کنیم.

کارتون شهر

محمود نظری

سرماخوردگی مشکل اقتصادی مردم!

درمان یک بیماری معمولی مانند سرماخوردگی، برای بخشی از مردم به معنای کنار گذاشتن بخش بزرگی از درآمدشان است

مناجات

الهی کار آن کس کند که تواند، عطا آن کس بخشد که دارد، پس بنده چه تواند و چه دارد؟

مناجات نامه خواجه عبدا... انصاری

شوخی بی‌شوخی

جام جهانی به چه قیمتی؟!

مهدی محمدی
طنزپرداز

همان طور که می‌دانید، در این ستون ما معمولا درباره گرانی‌ها، آلودگی‌ها و ناترازی‌های اعصاب خردکن حرف می‌زنیم. حالا درست است که این اخبار خوشایندی نیستند و بعضی وقت‌ها آدم دلش می‌خواهد سرش را بکوبد به دیوار و بگوید (بس است دیگر!)، ولی خب... در عوض، یک جورهایی (قابل تحمل) هستند. یعنی به یک ثبات و آمادگی برای شنیدنشان رسیده‌ایم. مثل یک چای که هرقدر تلخ باشد، تهش یک قند بیشتر می‌خوریم. اما به تازگی خبری اعلام شد که، علاوه بر ناخوشایند بودن، کاملا غیرقابل تحمل هست. اصلا این خبر خط قرمز تمام ناخوشی‌های قابل تحمل ما را شکست و مثل یک سیلی محکم خورد به صورت آدم‌ها.

خبری از فراکهکشان‌ها

با کمال تأسف و قلبی مالامال از اندوه و چشمانی پر از اشک و رویی سیاه (البته بیشتر به خاطر آلودگی هوا) باید به عرضتان برسانیم که رسانه‌ها خبر از افزایش نجومی قیمت بلیت‌های جام جهانی داده‌اند. نه، نجومی کم است! فراکهکشانی!

تا جایی که برای صندلی‌های نزدیک به زمین، همان‌هایی که می‌توانید قورت دادن آب دهان دروازه‌بان را در حین زدن پنالتی ببینید و احتمالا بوی عرق شخص خود بازیکن را استشمام کنید، قیمت به ۴۰ هزار دلار می‌رسد.

خلاصه دیگر مثل قبل نیست که هر جا جام جهانی بود، ما و شما دست خانواده و قوم و خویش و حتی همسایه واحد بغلی را بگیریم و راه بیفتیم به سمت آن کشور میزبان تا بازی‌ها را از نزدیک ببینیم.

مسئله VAR و تخمه کانادایی

حالا باید استثنائا امسال را بی‌خیال شویم و با شلوار کردی یا شلوارک گل‌گلی، پای تلویزیون بنشینیم و مسابقات را از صداوسیمای خودمان ببینیم. تلویزیونی که احتمالا وسط پخش بازی و درست در اوج هیجان و تا زمان چک شدن VAR، چند تا تبلیغ جذاب درباره کلوچه‌های بی‌نظیر و آب‌میوه‌های معجزه‌گر نشان ملت دهد. نهایت مشکلمان هم این خواهد بود که ممکن است تخمه کانادایی با طعم لیمو که جهت دراز کشیدن روبه روی تلویزیون و فوتبال دیدن آن را می‌خریم گران‌تر شده باشد که آن هم جهنم و ضرر. مثل همیشه همان ۳۵۰ گرم را خواهیم خرید و خواهیم شکست.

فرصت سوزی فدراسیون فوتبال

البته خدا را چه دیدید؟ شاید در جام جهانی سال ۲۰۳۰ که به طور مشترک در پرتغال و اسپانیا و مراکش برگزار می‌شود، بتوانیم یک جوری حضور به هم برسانیم و پس از این وقفه دردناک جام جهانی امسال، دوباره به روال قبل بازی‌های جام جهانی را از نزدیک ببینیم.

البته فدراسیون فوتبال کشورمان مقصر است که حتی یک کوچولو خلاقیت به خرج نداد! اگر ذهن بازتری داشت، می‌شد اعلام کند که کادر فنی تیم ملی فوتبال ما نه فقط چهار پنج نفر، بلکه ۱۰، ۱۲ میلیون نفر هستند و بدون آن‌ها، تیم فلج می‌شود! آن وقت دیگر بلیت نمی‌خواستیم، با کارت عضویت کادر فنی مستقیم می‌رفتیم کنار سرمربی، به تیم روحیه می‌دادیم و تاکتیک عوض می‌کردیم.